

بیدل در آینه تاریخ

محمود داداش رستمی ثالث

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی خوی

چکیده:

عبدالقادر بیدل دهلوی بزرگترین شاعر فارسی گوی هند در سال ۱۱۰۵۴ در یک خانواده نظامی با گرایش عرفانی در دهلی دیده به جهان گشود. در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و تحت سرپرستی عموی درویش ملک خود بنام میرزاقلندر قرار گرفت. بیدل با توجه به استعداد ذاتی خود و راهنمایی‌های عمویش راه ترقی و کمال را در پیش گرفت و بالاخره بعزت آشنایی با افکار عارفان و صوفیان بزرگ، زبان و ادبیات فارسی در شعر و شاعری در شاخه هندی، به کمال رسید. در آثار بیدل عرفان اسلامی، فلسفه هندی موج می‌زند. بالاخره با به یادگار گذاشتن بیش از صد هزار بیت شعر و آثاری در نثر در سال ۱۱۳۳ در سن ۷۹ سالگی در دهلی درگذشت و در صحن خانه‌اش بخاک سپرده شد و همه ساله روز چهارم صفر که روز وفات بیدل است از طرف دوستدارانش مراسم با شکوهی تحت عنوان عرس بیدل برگزار می‌شد.

واژه‌های کلیدی:

بیدل، غزل فارسی، سبک هندی، وحدت وجود، سوررئالیسم، شکست رنگ.

مقدمه :

حرفم همه از مغز است از پوست نمی گویم آن را بجز من نیست من اوست نمی گویم

سپاس و ستایش فراوان خداوندی راست که چراغ عقل و معرفت را برای منور کردن حیات تاریک بشر به انسان هدیه داده است. زبان را که نردبان عقل و خرد، معارج زیباییها و یکی از پر رمز و رازترین و رازترین و پیچیده ترین پدیده بشریست، برای متجلی ساختن استعدادها و نیروهای نهفته انسان در نهاد بشر به ودیعه نهاده و ادب و هنر را که معراج زبان، مظهر علم الاسماء الهی، مهبط زیباییها و بستر تمدنهاست، ارزانی داشته است. برآستی اگر زبان از زندگی انسان منها شود دیگر چیزی از انسان باقی نخواهد ماند. خداوند حکیم و علیم بوسیله همین زبان با بشر سخن گفته است. همین زبان است که امواج متلاطم اندیشه های عمیق بشری را به ساحل فهم و آگاهی می رساند. زبان در تمام جنبه های زندگی انسان از اهمیت زیادی برخوردار است. به همین دلیل در طول تاریخ دستخوش تحولات و دگرگونیهای زیادی شده است. با گذشت زمان و با بوجود آمدن فراز و فرودها، مقتضیات و احتیاجات پایان ناپذیر بشر کم کم توان زبان از حمل بار تفکرات عمیق بشری عاجز می شد. اما در این برهه ادب و هنر، بویژه شعر به داد زبان رسیده و با ایجاد ظرفیها و ظرفیتها و قابلیت های شگرف زبان را از ثریا به ثریا رسانیده است. به همین خاطر اندیشه های بشری در تمام جنبه ها و شئون و مظاهر زندگی توانسته است به نحو احسن به ظهور برسد. اگر همه ظرفیتها، ظافتها و قابلیت های زبان را که ادبی و هنر مرجع و منشأ آنهاست در تمام زبانها و فرهنگها شمار کنند، شاید برای اکثر اهل زبان حتی اهل زبان حتی اهل فن هم تعجب آور باشد، قرآن کریم با آن همه فصاحت و بلاغت که واسطه بین خالق و مخلوق است با توسل به سمبل و کنایات و مجاز و ... و سایر ظرافت های زبانی به صورت اعجاز درآمده است. معانی، بیان، بدیع و تمام آرایه ها و صناعات ادبی در قالب ترکیبات زیبا و زیر مجموعه های آنها نظیر تشبیهات، استعارات،

کنایات، مجاز و ... که هر کدام در انتقال معانی ژرف نقش بسزایی دارند، زبان را در تمام ابعادش متحول کرده‌اند به غیر از زبان شعر و ادب با کدام زبان و واژگانی این معانی ژرف را می‌توان متبلور ساخت که مولوی با تکیه بر صنعت تشبیه آفریده است.

این زبان چون سنگ و فم آهن‌وش است	و آنچه بجهد از زبان آن آتش است
سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف	گه ز روی نقل و گه از روی لاف
ز آنکه تاریک است و هر سو پنبه‌زار	در میان پنبه چون باشد شرار
تکته‌یی کان جست ناسگه از زبان	همچو تیری دان که آن جست از کمان

امروز که زبان در تمام عرصه‌ها بویژه در عرصه ادب و هنر به این درجه از رشد و زیبایی رسیده است، مدیون و مرهون نویسندگان و شعرای نستوه می‌باشد. تاریخ ادبیات هر ملتی گوه بر این مدعاست که شعرا در آرایش و پیراش و کمال بخشی زبان زحمان طاقت فرسایی را متحمل شده‌اند. اگر آسمان زلال زبان و ادبیات فارسی را به نظاره بنشینیم می‌بینیم که ستارگان تابناک زیادی چون دانه‌های الماس در شب تیره جهل و تاریکی درخشیده و پالایش زبان فارسی را وجهه همت خویش قرار داده‌اند. در این راستا از فردوسی گرفته تا استاد شهریار و از بوعلی گرفته تا زرین کوبها و مرتضوی‌ها و فرشاف‌ها و محسنی‌ها و شوقی‌ها و همه و همه در معراج زبان و ادبیات فارسی نقش بسزایی را داشته‌اند. اما در این میان یکی از شعرای فارسی زبان شبه قاره، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق در پرده شعر و شاعری نوای دل‌انگیز دیگری نواخته است. گویی مفهوم این بیت حافظ را سرلوحه کار خویش قرار داده است که می‌فرماید:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

از آنجا که بیدل در رأس یک جریان و سنت ادبی قوی، بنام سبک هندی قرار گرفته و زبان و ادبیات فارسی را دچار تحول کرده است، لذا وظیفه حکم می‌کند در راه شناساندن این شاعر دیر آشنا به جامعه ادبی از هیچ کوششی دریغ نشود. زیرا بیدل حاصل

میراث علمی و فرهنگی دو نسل به ظاهر متفاوت (ایران و هند) می‌باشد که بین عارفان اسلامی و فلسفه هندی با ساروج سبک هندی پیوند زده است و با ابداع و ایجاد ترکیبات خاص و مضامین امروز راه را به شعرای معاصر نیز نشان داده است . آقای حسن حسینی در کتاب بیدل ، سپهری و سبک هندی تا اندازه‌ای این ارتباط و راهنمایی را نشان داده است .

لذا نگارنده طی مقاله‌ای تا آنجا که بضاعت علمیش اجازه داده است در راه معرفی بیدل، اندیشه‌های عرفانی و فلسفی و ویژگی‌های شعری این شاعر درویش مسلک نظامی پیشه و آثار آن کوشیده است . امید است که استادان گرانقدر پرده اغماض به روی اشتباهات و نواقص این مقاله بگسترانند تا تشویقی باشد برای ادامه کار در وادی بیدل شناسی که بهر حال عمر شریفش را در راه اشاع ادب و زبان فارسی و تزکیه نفس صرف کرده است.

متن :

تب و تاب اشک چکیده‌ام که رسد به معنی راز من

ز شکست شیشه‌ی دل مگر شنوی حدیث گداز من

در دانشنامه ادب فارسی بخش دوم گرد آورنده حسن انوشه در مورد بیل چنین آورده است . ابوالمعانی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق عظیم آبادی ، پتتا (۱۰۵۴-دهلی ۱۱۳۳ هـ ق) شاعر فارسی گوی شبه قاره ، از طایفه ترکان چغتایی برلاس (به معنی دلیر و نجیب الاصل) است . شیرخان لودی، مصنف مرآت الخیال که معاصر بیدل بود، میرزا را از قوم چغتایی برلاس دانسته و در حیات دبیل کتاب خود را به نظر وی رساننده و بیدل صحت آنرا تایید کرده است. در مورد قوم برلاس خواند میر نوشته است. « در ناحیه‌ی ارگویی بدخشان قوی زندگی می‌کنند بنام برلاس و به زران ترکی سخن می‌گویند و خود را چغتایی و تیموری می‌خوانند . در این اواخر نظریه جدیدی در مورد بیدل پیدا شده مبنی بر اینکه بیدل از خوست بدخشان از توابع قطن می‌باشد و در اثبات این ادعا آورده‌اند که

بسیاری از شاعران، عالمان و منصب‌داران سپاه و مردمان خوست از آن دیار به دربار شاهان مغولی هند شتافته‌اند.^۱ شاه محمد شفیع تهرانی، متخلص به وارد، در کتاب مرآت واردات می‌نویسد: «سلسله اجداد بیدل، منتهی به شاه منصور بن مظفر پادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف آرایی نموده کشته گردید. اولاد و احفادش رو به صوب بخارا آوردند، چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشتند، پدر بیدل از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افکند. بعد از انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت.^۲ دیدل در چهار عنصر پدرانش را سپاهی پیشه معرفی کرده است. صاحب سفینه خوشگو، نام پدر بیدل را عبدالخالق آورده است. عبدالخالق در اکبرنگر سربازی دلتمند بود اما پس از مدتها، زندگی صوفیانه اختیار کرد و به یاری مولانا کمال به طریقه‌ی قادری درآمد. عبدالخالق با آن تفکرات صوفیانه که بعدها آن را از دربار جدا کرد شغل نظامی‌گری را انتخاب کرده بود. حتی هنگام ولادت بیدل آن را برای طلب دعا نزد شیخ و مرشد خود میرزا ابوالقاسم ترمذی برد. شیخ نیز برای تولد کودک دو ماده تاریخ «فیض قدس» و «انتخاب» را ساخت و او را دعای خیر کرد. مولانا کمال مهستی استاد عبدالخالق که از پیران سلسله‌ی قادریه بوده و به سبب عقیده راسی که به مقام شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۰-۵۶۰ هـ ق) داشت کودک را عبدالقادر نامید. بیدل در اوآن کودکی که هنوز به پنج سالگی نرسیده بود پدر فاضل و عارف خودش را از دست داد (۱۰۵۹ هـ ق) بعد از تقریباً نزدیک دو سال از فوت پدر، مادرش آن را به مکتب فرستاد و در مدت هفتمه خواندن و نوشتن آموخت و قرآن را ختم کرد. در سال ۱۰۶۱ هـ ق مادرش از دنیا رفت و عموی سپاهی درویش مسلک‌اش سرپرستی عبدالقادر را به عهده گرفت.

۱- دانشنامه‌ی ادب فارسی ص ۵۴۲-۵۴۱

میرزا قلندر عموی عبدالقادر با آنکه سواد چندانى نداشت اما شعر نیکو می‌سرود و بهترین سرگرمی میرزا قلندر، دیدار با صوفیان بود. این مرد در پرورش استعداد عبدالقادر نقش بسزایی داشت. همچنین آن را با افکار صوفیانه و صوفیان مشهور آشنا ساخت. عبدالقادر در مکتب مشغول به تحصیل بود که چشمه طبع شعرش شروع به جوشیدن کرد، چنانکه روزی در مکتب با دیدن یکی از همدرسانش که قرفل می‌جوید و بوی خوش از دهانش به مشام می‌رسید این شعر را سرود:

یازم هز گاه در سخن می‌آید بوی عجیبش از دهن می‌آید
این بوی قرفل است یا تکهت گل یا رایحه‌ی مشک ختن می‌آید

کسانیکه این رباعی را شنیدند، به سبب کمی سن عبدالقادر، باور نمی‌کردند که این شعر از طبع او جوشیده باشد. عبدالقادر تا ده سالگی صرف و نحو عربی و نظم و نثر فارسی را بخوبی فرا گرفت. بندر ابن داس خوشگو می‌گوید: عبدالقادر کافیه ابن حاجب را به پایان رسانیده است. روزی میرزا قلندر در مکتب میرزا عبدالقادر حاضر بود، طبق معمول بر سر موضوعی میان دو طالب بحث در گفت، پس از گفت و گوی بسیار بالاخره شاگردی همدرسش را مجاب کرد و عجب و غروری به وی دست داد و دوستش بسیار متأثر شد. میرزا قلندر که شاهد این گفت و گو بود، از این که این علوم عجب یا انفعال را دامنگیر آدمی می‌کند، میرزا عبدالقادر را فراگیری علوم بازداشت و به راه فقر و طریقت و معرفت رهنمون کرد. میرزا قلندر هر روز شماری کتاب نظم و نثر برمی‌گزید و عبدالقادر را تکلیف به مطالعه آنها و گرد آوردن گزیده مطالب می‌کرد. بدین ترتیب عبدالقادر آشنایی فراوان با شعر قدما یافت و قرینه‌هایی از آن را که به شناخت او از آثار سنائی، عطار و مولوی دلالت می‌کند در آثارش می‌توان یافت. گذشته از آن در کنار آموختن نظم و نثر، تمرین‌های جسمانی و مشق‌های نظامی نیز ضروری بود و شمشیربازی، تیراندازی،

اسب سواری، مشت زنی، زور آوری و کشتی از جمله تمرینات خسته کننده و روزمره وی بودند. صدرالدین عینی زندگی عبدالقادر را به پنج دوره تقسیم کرده است:

« ۱- دوران کودکی و جوانی که در تاثیر شیخ کما، در عقیده و عمل به مقررات دینی گذشت. ۲- دوره مجذوبیت و ترک دنیا ۳- دوره اشتغال به تصوف اسلامی و تمایل به وحدت وجود که از اندیشه های ابن عربی متأثر شده است. ۴- دوره آشنایی با فلسفه قدیم هند و آمیختن آن با تصوف اسلامی و اختیار راه میانه؛ یعنی عقیده به مساوات هند و مسلمان ۵- معتقد شده به ارزش زندگی و خدمت خلق و جمعیت.»^۱

زمانی که بیدل در دهلی بود کمالات اخلاق و اندیشه هایش در میان جوامع ادبی دهلی شهرت بسیار یافته بود.

عاقل خان رازی و پسرش قیوم خان و شکرالله خان، مسئولیت برآوردن نیازهای او را بر عهده داشتند. به گفته عبدالقادر، دست کم از ۱۰۹۶ تا ۱۱۰۸ یعنی سال درگذشت نواب شکرالله خان، سه فرزندش که نخستین به خطاب پدر، یعنی شکرالله خان رسیده، و شاکرخان و میرکرم الله خان به عاقل خان مخاطب شده بود، در پاس خاطر و حفظ مراتب عبدالقادر بسیار می کوشیدند. در سال ۱۰۸۵ عبدالقادر تنها و با پای پیاده از دهلی به لاهور و پنجاب سفر کرد. از این هنگام تا ۱۰۹۶ که از متهراب به دهلی رفت، خبری از او در دست نیست، گویا این سالها را در سرگردانی و پریشان حالی و مسافرت گذرانده است.

پس از ورودش به دهلی در خانه ای که نواب شکرالله خان و پسرش شاکرخان از لطفعلی با پنج هزار روپیه خریده و به عبدالقادر پیشکش کرده بودند، اقامت گزید. در ضمن روزی دو روپیه برای هزینه های روزانه می گرفت که تا پایان عمر بدو می رسید.

عبدالقادر در سال ۱۰۸۰ هـ ق ازدواج کرد، از آنجا که در اول ازدواج هنوز از طرف کسی حمایت نمی شد بخاطر تامین مخارج زندگی به سپاهیگری که حرفه ی پدری اش بود

روی آورد و به سپاه اعظم شاه پیوست و با منصب پانصدی، داروغه کوفتگر خانه (طلاکوب و مذهب) وی شد. روزی در مجلس شاهزاده محمد اعظم سخن از شعر و شاعران بزرگ می‌رفت، یکی از نزدیکان شاهزاده به عرض وی رساند که در شاعری کس بلند پایه‌تر از میرزا بیدل که اینک به ملازمت منسلک است نیست. پس شاهزاده از بیدل خواست قصیده‌ای در مدحش بسراید تا پایه‌ی سخنش را دریابد و بر مرتبه‌اش بیفزاید. اما بیدل نخواست که هنر و معرفت خود را به داغ ننگ مدح مهر کند، برآشت و قطع علاقه نوکری وی کرد. مولف خزانه عامره می‌نویسد: «چون میرزا خود را از در اغنیا کشید، حق تعالی امرای عصر را بر آستان او فرستاد.»^۱

عبدالقادر در آغاز کار «رمزی» تخلص می‌کرد. روزی در دیباجه‌ی گلستان سیر می‌کرد، به این مصرع رسید: «بیدل از بی‌نشان چه گوید بار» از آن پس تخلص خود را به بیدل بگردانید. بیدل از طرفی حاصل یک سنت ادبی قوی و پربار است و از طرفی پرورش یافته، در دامن عرفان و تصوف اسلامی و فلسفه هندیست.

نقاب راز دو عالم شکافتیم به خیالت ز صد هزار شبستان به یک چراغ گذشتیم

پرفسور نبی هادی در این مورد در کتاب عبدالقادر بیدل دهلوی آورده است: «میرزا از کودکی در محیطی آکنده از روح عرفان و تصوف بالیده و با متوصفان و صاحبان فضل تماس و صحبت داشت. روح حساس وی نیز رفته رفته او را به سوی حقیقت و دستیابی به وجود حقیقی کشاند. همچنانکه پیشروان مشهور طریقت و متصوفان و اولیاء چون سنایی، عطار و مولوی همه در این باره تأکید کرده‌اند.»^۲ در مثنوی منطق الطیر عطار محور بحث همین موضوع «جستجوی خود» است. موضوع حکایت این است که سی مرغ شوق دیدار «سیمرغ» می‌کنند و در جستجوی سیمرغ به پرواز درمی‌آیند.

سرانجام این حقیقت را کشف می‌کنند که خود را شناخته و به خود رسیده‌اند خود را شناختن همان دیدار و ملاقات سیمرغ حقیقت است. بیدل در شعری بصورت خطاب می‌گوید:

در جستجوی ما تکی زحمت سراغ جایی رسیده‌ایم که عنقا نمی‌رسد

یا

از خویش برون نیست چون گردون سفر ما سرگشته شوقیم میرسید کجائیم^۱

تمایلات صوفیانه بیدل با تماس با علم و فضل به وی تفکرات فلسفی بخشیده است. تمایلات بیدل در آثار غزالی، ابن عربی، مولوی و سنایی بر ذخایر معلوماتش افزوده و بدین ترتیب به ما بعدالطبیعه معرفت حاصل کرده است. از طرفی مطالعه و استنساخ آثار شعرا و ادبای بزرگ نیز به تصفیه قریحه‌ی ادبی وی یاری رسانده است. زمینه‌های عرفان و تصوف بیدل که در جای جای آثارش خصوصاً در مثنوی یازده هزار بیتی او بنام «عرفان» مشاهده می‌شود از آنجا نشأت می‌گیرد که بیدل از مریدان و هواداران صدیق و آتشین صوفیان و درویشان بود و از آنان با ترکیبات، خورشیدنگاهان، عالی همتان و ... یاد می‌کند. «بیدل حتی در کنار فعالیت‌های روزمره به تشویق عمویش میرزاقلندر در سفر و حضر به مجالس درویشان و دیار صوفیان می‌رفت تا کلمات معرفت و حقیقت را خود از زبان صوفیان و بزرگان بشنود و آداب و رسوم اهل سلوک را از نزدیک به نظاره بنشیند. آنچه در این مجالس و مسافرتها می‌دید و می‌شنید، زمینه‌های عرفانی، هنری افکارش را پیریزی می‌کرد. در این باره خودش می‌گوید: «هر از دحامی که به مشاهده‌ام می‌رسید به حیث مکتبی در راه تکامل من خدمت می‌کرد و هر کلمه‌ای که به گوشم موصلت می‌کرد

مرا قدمی جلوتر می‌کشانید، هر معنی باریکی در مقابلم یک کتاب اسرار را می‌گشود و هر نکته‌ای دفترهای حقیقت را باز می‌کرد.^۱

شاه فاضل صوفی بنام دهلی که دوست میرزاقلندر بود در پرورش افکار صوفیانه بیدل اثر فراوان داشت. بالاخره در اثر مجالست و معاشرت با صوفیان و درویش قادریه رفته رفته انقلابی بزرگ در طبیعت وی رخ داد و مزاج لطیف، او را از اشتغال به عالم ظاهر به مطالعه اسرار باطن کشاند. بیدل همانند پدر و عمویش سالک مسلک قادر شد. برخی محققان مذهب او را قادری پنداشته‌اند. در حالیکه قادریه دین یا مذهب نیست بلکه مکتب و روش خاص درویش قادری بود.

بیدل علاوه بر تصوف و فلسفه در نزد ادبی خود میرزا ظریف که در حدیث وقفه استاد بود ما بعدالطبیعه را نیز فراگرفت. امروز اگر باب بیدل شناسی باز شود باید حتماً محور اندیشه‌های بیدل فصل جداگانه‌ای داشته باشد زیرا بدون شناخت محورهای اندیشه بیدل شناخت کامل او امکان پذیر نخواهد شد. در این مقاله سعی بر این است که برای علاقمندان بیدل محور اندیشه‌های بیدل تا اندازه‌ای معرفی گردد. پروفیسور بنی هادل در این باره می‌گوید: «در اندیشه‌ی هندی دو مساله جایز اهمیت بنیادی است. هر دو مساله ارزشی برابر دارند. یکی به هستی انسانی و فطرت آدمی متعلق است و تحقیق آن با جستجوی خود چنانکه گذشت، عرفان خود یا تجربه خود صورت می‌پذیرد، مساله دیگر تصور کائنات است. یعنی این مساله است که حقیقت عالم چیست و رنگ و بوی مظاهر خارجی آن چگونه است؟ کاوش در این اندیشه است که تفکر هندی را به توسعه‌ی وحدت ذات و وحدت جوهر می‌رساند. مطالب اینجاست که جهان محسوسات فقط طلسم و مجاز است.

هستی موهوم ما یک لب گشودن بیش نیست چون حباب از خجلت اظهار خاموشیم ما

البته خورشید یا ذره باشد، دریا یا قطره، در همه آنها جوهری علوی وجود دارد.

جوهر علویست در هر جز و سفی موج زن سنگ هم با آن زمین گیری سراپا آتشت

همان جوهر در تمام کائنات چون روح کلی یا به عبارت دیگر ذات مطلق، وحده لا شریک له ازلی و ابدی است. اینجا حدود اندیشه‌های هندی و تصوف اسلامی، خصوصاً عقیده وحدت وجود به هم نزدیک می‌شوند، اما به یک تفاوت فاحش که تا حد تضاد به نظر می‌رسد باید حتماً توجه داشت که سرشت تصوف پر از گرمی و سوز و گداز است. در حرارت آن یک ماهیت عنصری موجود است. بر عکس فلسفه هندی از ابتدا تا انتها سرد است مشرب تصوف، عشق افراطی را شرط ضروری می‌داند، در حالی که در مکتب تفکران هندی عشق جایی ندارد. برای ادراک حقیقت واحد و رسیدن به آن بر دانش و آگاهی تأکید می‌کند و آگاهی را بسنده می‌داند. در فلسفه هندی هر ذره عالم امکان از وجود روح کلی سرشار است و تمام موجودات عالم مظهري از ظهور روح کلی است. به عقیده متفکران هندی نه تنها جانوران و گیاهان بلکه جمادات نیز حیات دارند. حکمای هند ماده را ذی روح می‌شمارند. این نکته در جای‌جای نوشته‌های بیدل چه در نظم و چه در نثر موضوعی خاص را تشکیل می‌دهد.^۱

بستر اندیشه‌های بیدل علاوه بر موضوعات مختلف که در سراسر آثارش مشهود است از این قرار است «از خود بیرون آمدن»

تاب یک بار برون آمدن از خویش گواست شمه برخاست ازین محفل و کم کم برخاست

یعنی چه کسی تاب آن را دارد که تک تک مراحل از خویش برون آمدن را طی کند؟ شمع از این محفل برخاست، اما بین که چطور آهسته آهسته و به تدریج برخاست.

« خلوت گزیدن »

در جستجوی ما تکشی زحمت سراغ جایی رسیده‌ایم که عنقا نمی‌رسد

« چشم بستن »

چشم بر بند تلاش دگرت لازم نیست لغزش یک مژه از دیرو حرم می‌گذرد

« خاموش نشستن »

سازیست زندگی که خموشی نوای اوست پیش از شنیدنش به دل آواز داده‌اند^۱

« نفس در کشیدن »

در خور ضبط نفس دل را ثبات آبروست بحر با تمکین بود تا موجها استاده‌اند.

بدین ترتیب شعر بیدل رنگ و بوی عرفانی فلسفی بخود می‌گیرد. از طرفی روح و ذات سبک هندی بعلت خاستگاه عقلانی آن و پادرمیانی هوش و اختیارات بیش از اندازه عقل و خرد دور از شور و حال و سوز و گداز عاطفی است. در نتیجه ما در آثار بیدل با شعری روبرو هستیم که عرفان و فلسفه، عقل و عشق را زیر یک خیمه جمع کرده است و برای انعکاس و بیان افکار بلندش از همه آنها سود جسته است. حتی زمانی که برای اندیشه‌های نو و مضامین تازه خود واژه‌ها را نارسا می‌بیند زیرا هدفش پرورش و تکامل مقوله پر رمز و راز وحدت وجودی است، متوسل به شیوه‌ای می‌گردد که امروز آن شیوه را سوررئالیسم می‌نامند. آقای حسن حسینی در کتاب بیدل و سپهری و سبک هندی می‌گوید:

« سوررئالیسم استفاده بیش از حد معمول از عنصر خیال می‌باشد که از ویژگی‌های سبک هندیست. »^۲ پس لازم است برای شناخت آثار بیدل به ویژگی‌ها و روش شعری او

۱- شاعر آنها ص ۱۴

۲- فرهنگ فرهنگ اسفار صائب - ج ۱ - مقدمه ص ...

اشاره گردد. در مقدمه فرهنگ اشعار صائب چنین آمده است: شعر عصر صفوی به سه دوره تقسیم شده است: ۱- سبک وقوع که از باباافغانی شروع شده است. ۲- مکتب صائب و همتایان آن که به سبک هندی یا اصفهانی مشهور است. ۳- دوره پیچیدگی بیش از حد شعر که نماینده واقعی آن بیدل دهلوی می باشد. برای شناخت شعر بیدل ابتدا باید سبک هندی مورد بررسی قرار گیرد و دوم بایستی سنت ادبی بیدل مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به اجماع تمامی کسانی که بر روی آثار بیدل کار کرده اند شعر بیدل پیچیده و مشکل است، یعنی ساختار جمله ما و استعارات و کنایات بکار رفته پیچیده است.»

هر چند واژه‌ها بخودی خود ساده هستند اما نوع ترکیب آنها از نظر معنی و مفهوم بسیار مشکل و دور از دسترس همگان است. بیدل حتی در نثر خود نیز همین پیچیدگی را حفظ کرده است. از جمله ویژگی‌های برجسته سبک هندی که در اشعار بیدل برجسته تر شده است در کتاب شاعر آینه‌ها از دکتر شفیع کدکنی اینگونه آمده است:

۱. فزونی بسامد تصویرهای ناسازگون

هر کسی رویی به سویی برده اند / وین عزیزان دو به بی سو کرده اند

۲. حس آمیزی (پنهان تر از بود در ساز رنگیم)

۳. وابسته‌های خاص عددی

شوم غرور افعال آبی نزد بیه رویست / ای افعال کوثر یک جبهه نم برون آ

۴. تجرید (عافیت سوز بود سایه اندیشه ما)

۵. اسلوب معادله

فکر شبنم تلخ دارد جمعه اطفال را / عشرت امروز بی اندیشه‌ی فردا خوش است

۶- ترکیبات خاص

دوش آزادی تحمل طاقت اسباب نیست کوس شهرت انتظاران بشکنم یا نشکنم

در آثار بیدل فلسفه هند، عرفان اسلامی و اندیشه‌های ابن عربی حشور بلا منازع دارند. از آنجا که تلاطم افکار و تمرج اندیشه‌های پربار بیدل وسیعتر از آن است که واژگان نارسا توان تحمل حمل و انعکاس تمام کمال آن را داشته باشد چنانکه خودش اذعان کرده است.

ای بسا معنی که از نامحرمیهای زبان با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند

ناچار از تمام ظرفیتها و ظرافتها و قابلیت‌های زبان سودجسته است. حتی از تعبیرات عامیانه و ترکیبات محاوره‌ای هم سود برده است که برخاسته از اصرار بیدل در تازه جویی است. بیدل در میدان خیال پروری و مضمون آوری از همه‌ی شاعران روزگارش پیشی گرفته است. افراط فوق العاده در آفرینش تصویرهای خیالی و انتزاعی علاقه بیش از حد و اندازه به جست و جوی مضمونهای بی سابقه و تعبیرات تشبیهی و استعاری از ویژگی‌های کلام اوست.

می پرست ایجادم نشسته‌ی ازل دارم همچو دانه‌ی انگور شیشه در بغل دارم

بیدل چندان راه افراط در پیش گرفته است که اغلب درک نسبت‌ها و جهات تناسب میان مصرعها و اجزای معانی شعر را دشوار کرده و نسبت ابهام شدید آن شده است. اما در اثر ممارست و مداومت در آثار بیدل و انس گرفتن با سنت ادبی و زبان خاص شاعر، کم کم این ابهام و پیچیدگی رنگ می‌بازد و جای خود را به لذت درک معانی و مفاهیم عمیق می‌بخشد. چنانکه خودش مدعی است.

معنی نظران دورند از وهم شلغ فهمی نارنج ذقن سب است لیموست نمی گویم

یعنی می‌فرماید، کسانیکه به معانی نظر داشته باشند و از پوسته الفاظ بگذرند در درک معانی اشعار دچار مشکل نخواهند شد. البته جای شکی نیست که روش بیدل زمانی خوب درک خواهد شد که بتوان معادل‌های لفظی وی را برای حالات ذهنی‌اش یافت. بیدل با طرح‌های فکری خود، مانند اتصال سریع افکار و تقابل‌های بی‌درنگ و استعمال تشبیهات و استعارات متداخل و پی در پی دور از ذهن بر ایت دشتورا چسبیده شده است. مثلاً بیدل از بسامد تصویرهای ناسازگون، حسامیزی، وابسته‌های خاص عددی و ... نهایت استفاده را برده است. در میان شاعران سبک هندی بیدل بیشترین بسامد تصویرهای ناسازگون را در راه اشاعه اندیشه‌هایش بکار گرفته است.

غیر عریانی لباسی نیست تا پوشد کسی از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما

« بیدل در شبکه تداعی‌ها و در زمینه تصویر سازی از لغاتی مانند آینه، شیشه، سنگ، جوهر، حیرت، وهم، غبار، حسرت، تصویر، تحیر، حجاب، پری، مینا، سحر، رگ، سنگ، خاموشی، خفتن و دمیدن و موی چینی فراوان بهره برده است. نقشمایه آینه در شعر بیدل یکی از بالاترین بسامدها را داراست. در نظر بیدل آینه به اعتبار این که مانند چشمی است که همیشه باز است و هرگز بسته نمی‌شود یادآور حیرت است. نقشمایه‌ی رنگ نیز در شمار پر بسامدترین عنصر شعر و سبک بیدل است. این نقشمایه بیشتر تجلیات بیرونی و مظاهر حیات را نشان می‌دهد. رنگ گاهی فقط وهم است، گاهی طلسم نظر، گاهی کثرت (در برابر وحدت) و گاهی نیز تمناهای درونی انسان است. آدمی در کشاکش هزاران موقعیت و تلاطم اندیشه‌های دور و دراز است و در شعر بیدل از همه‌ی آنها به رنگ تعبیر شده است.

خیال مایل بی رنگی و جهان همه رنگ چون غنچه محو دلم بوی آشنا این جاست

به فرصت تگهی آخرست تحصیلم برات رنگم و برگل اندشته اند مرا

استعاره‌ی برات رنگ خاص بیدل و از ابداعات اوست. عنصر دیگری که در شعر بیدل از باسند بالایی برخوردار است با آن مفاهیم عمیق عرفانی و فلسفی را به تصویر کشیده است واژه « غبار » است بیدل به یاری این لفظ بیشترین تجارب بیان ناشدنی را بیان کرده است. موضوع آن غیب و شهود است که انگیزه‌ی خاص افکار شاعرانه‌ی وی است. البته غبار در نزد بیدل با وجود مبهم کاینات، هستی بی‌بنیاد انسانی و اشکار بی شمار و ناگشودنی حیات نیز در ارتباط است.

غبار غفلت ما را علاج نتوان کرد بر است دیده ز دیدار و همچنان خالی است^۱

اگر همه خصوصیات و ویژگی‌های شعر بیدل را شرح دهیم باید روزها را به شب و شبها را به روز برسانیم که این کار از عهده نگارنده خارج است. آثار بیدل دریای موجی است که کمتر صیادی توان صید گهرهای معانی را از این دریای متلاطم دارد. امید است استادان گرانقدر، آن غواصان نهنگ افکن روزی پرده از چهره این ماه منیر بردارند تا شب ظلماتی بیدل شناسی منور گردد. بیدل از جمله پرکارترین و پرآثارترین شاعران زبان و ادبیات فارسی است. در مقدمه دیوان بیدل (حسین آهی) آثارش چنین معرفی شده است. « از آثارش در نظم دیوان اشعار کع در بردارنده اقسام سخن از غزلیات، قصاید، مخمسات و رباعیات است. وی دارای چهار مثنوی بنامهای: عرفان، طلسم حیرت، محیط اعظم، طور معرفت که از خود به یادگار نهاده است علاوه بر آنها آثاری نیز در نثر دارد از جمله چهار نصر، رقعات و نکات که حاوی نکته‌های حکمت آمیز و پند می‌باشد. ^۱ بیدل بالاخره بعد از پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای بسیار با کوله باری از اندیشه و احساس در

۱- دانشنامه‌ی اسپ فابر ص ۵۵۰

۱- کلیات بیدل، حسین آهی، مقدمه

سال ۱۱۳۳ در هفتاد و نه سالگی لقای خاکِ دهلی را به عطایش بخشید و به افلاک پرکشید. «پیکر بیدل را چنانکه خود تعیین کرده بود، در صحن حیات خانه‌اش به خاک سپردند. پس از آن هر سالگردش را در روز درگذشتش در چهارم ماه صفر با مراسمی با شکوه تجلیل کردند و آن روز را روز عرس بیدل نام گذاشتند. هر سال در روز عرس وی شاگردان، شاعران و دوستدارانش بر مزار وی گرد می‌آمدند، کلیاتش را که به خط خودش بود، می‌آوردند و اشعاری از آن می‌خواندند، سپس به بحث بر سر آن اشعار و نتایج افکار خود می‌پرداختند و پس از آن هر یک، اشعاری از دیوان خود می‌خواندند. دوستدارانش می‌کوشیدند تا روز عرس بیدل را هر چه با شکوه‌تر بر پا کنند، گذرگاه‌ها را چراغانی می‌کردند و به مساکین غذا می‌دادند. معنی یاب‌خان و محمد عطاء الله عطاء، از شاگردانش، سهم فراوان در برگزاری این سالگردها داشتند. میرزا محمد سعید، برادرزاده بیدل نیز از گردانندگان این آیین بود. عرس بیدل تا ۱۱۷۱ ه. ق ادامه داشت.

فهرست منابع مورد استفاده:

- ۱- نقد بیدل ، سلجوقی ، صلاح الدین، تهران، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی ، سال انتشار ۱۳۸۰ ، انتشارات عرفان.
- ۲- عبدالقادر بیدل دهلوی، هادی، نبی ، تاریخ انتشار ۱۳۷۶ ، مترجم: سبحانی ، توفیق ، تهران ، نشر قطره .
- ۳- شاعر آینه ها ، شفیعی کدکنی ، محمدرضا ، تهران، ۱۳۶۶ .
- ۴- بیدل ، سپهری و سبک هندی، حسینی ، حسن ، تهران، ۱۳۶۷ ، سروش .
- ۵- دانشنامه ادب فارسی ، انوسه ، حسن ، تهران ، ۱۳۸۰ .